



## مخلوط مرگبار اسلام، عشیره گری

### و نسبت فرهنگی

روشنفکران و دنیای آکادمیک خانواده را لکه دار کرده اند. آنها مورد بحث قرار می دهند. در جانشان را از دست می دهند تا ادامه صحبت‌هایم را با تحلیل در ناموس خانواده حفظ شود. طبق باره چه باید کرد، جمع‌بندی خواهم فرهنگ قبیله ای و دینی، زن جز مایملک مرد و انعکاسی از شرف کرد.

آیا قتل ناموسی یک پدیده عشیره و اعتبار او است. این شرف مرد ای است؟ آیا اسلامی است؟ آیا است که توسط یک زن "جلف" هیچ نوع مشروعیتی برای این بر باد می رود. قتل بیرحمانه و قتلها در دین اسلام وجود دارد؟ عمدی زنان در واقع بهایی است نقش مذهب در قتل‌های ناموسی که این قربانیان برای تحقق چیست؟ آیا می توانیم قتل‌های کمترین حقوق انسانی شان می ناموسی را در چهارچوب عمومی پردازند.

خشونت نسبت به زنان قرار دهیم؟ این فقط رابطه جنسی قبل و خارج آیا قتل ناموسی یک شکل و یا از ازدواج زنان نیست که سزاوار وجه از پاتریارکی فراگیر و مرگ می شود. نمونه تیپیک و یونیورسال است؟

هر سال صدها زن به قتل می از جمله شامل قتل زن توسط رسند، به آتش کشیده می شوند، همسرش بدلیل بیرون رفتن مکرر سنگسار می گردند، مسموم می از خانه، کشتن یک مادر توسط شوند، سرشان بریده می شود یا با چاقو قطعه قطعه می شوند چون مجدد مادر، قتل خواهر بوسيله خانواده و بویژه اقوام مذکر آنها برادر بدلیل ازدواج وی بدون معتقدند که این زنان، ناموس رضایت برادر، قتل زنی



سخنرانی اعظم کم گویان در کنفرانس سه روزه در باره قتل‌های ناموسی و خشونت نسبت به زنان در ۱۹-۱۷ ژانویه ۲۰۰۳ در استکهلم . سوئد.

"این یک جامعه باز و آزاد نیست اگر در آن مرد می تواند بدون تهدید مرگ در باره مسایل سیاسی حرف بزند. جامعه وقتی آزاد است که زن بدون اینکه کشته شود بتواند در باره معشوقش حرف بزند" سعود آل صباح

در سخنرانی سعی می کنم در افزودن به بحث و جدل پیرامون قتل‌های ناموسی بعنوان یک نویسنده و اکتیویست که در مسایل حقوق و آزادی زنان در خاورمیانه و کشورهای اسلام زده درگیر است، سهمی داشته باشم. من ابعاد قانونی، اجتماعی، مذهبی و عشیره ای قتل‌های ناموسی را بررسی خواهم کرد و مساله را در متن اوضاع منطقه ای، در غبر و بین

## زن و شرق

پشت چادر - نگاهی به درون بایگانی اسلام  
اسلاوی ژیک

بخش سوم

چند سال پیش برخی فمینیست‌ها (از جمله ماری آن دوان) از لاکان ایراد گرفتند او اشتیاق مردانه را ترجیح می دهد. با این حساب، تنها مردان می‌توانند به چیزی به‌طور کامل مستقیم اشتیاق نشان دهند، درحالی که زنان تنها به اشتیاق نشان می‌دهند، این را هم فقط به شیوه هیستریک به عنوان اشتیاق می‌توانند تقلید کنند. در رابطه با اعتقاد، بجاست موضوع را درست برعکس کرد: زنان اعتقاد دارند، درحالی‌که مردان به کسانی اعتقاد دارند که به آن‌ها اعتقاد دارند. این‌جا موضوع بر سر ابژه «آ» است: دیگری، که «به من



دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

عرضه کنند، زنی که نمی بایست ۴۱۸ در مراکش و بند ۲۵۲ در عمان، عربستان سعودی، ایران، سودان، پاکستان و قطر قانون اسلامی شریعت را اجرا می کنند. طبق این بندهای قانونی: "مردی که همسر، دختر یا خواهرش را در حال رابطه جنسی یا در بستر با مردی می بیند اگر بدون برنامه ریزی آنان را به قتل برساند یا به آنها صدمه بزند، از عذر مشروع می تواند برخوردار شده و از مجازات قتل مبرا خواهد شد"

اتهام رابطه جنسی خارج از ازدواج یا قبل از ازدواج در اکثر قریب به اتفاق موارد علیه زنان است. قوانین مربوط به قتل‌های ناموسی تضمین می کنند که مردان مجرم متهم به قتل نیستند بلکه جرم آنان از زمره "جرایم ناموسی" محسوب شده که از مجازات بسیار کمی برخوردار می شوند، از سه تا یک سال. مقامات دولتی به جای زندانی کردن و مجازات قاتلین، زنان قربانی را در زندان نگه می دارند.

قضات و مقامات پلیس همواره مجازات معمولاً بدنبال عذرهای قانونی ای که قتل را موجه و مشروع کنند هستند تا بتوانند مردان قاتل را از مجازات نجات بدهند. نکته تلخی اینجا است که زنان در جامعه همیشه تحت عنوان اینک احساساتی هستند و تحت فشار، رفتارشان غیر عقلایی می شود از یک سری از حقوق انسانی پایه ای خود محروم می شوند در حالی که با همان عذر احساساتی

مردان از مجازات قتل‌های ناموسی و جرائم مشابه ناموسی مبرا و خلاص می گردند. مردان معمولاً به زنا متهم نمی شوند مگر اینکه عمل در خانه آنها اتفاق بیفتد، و اگر برای این عمل مدرکی وجود داشته باشد، مجازات نباید از شش ماه زندان تجاوز کند.

**بعد اسلامی، اسلام سیاسی** به طبق فرهنگ و سنن اسلامی، به دختران از همان دوران کودکی مفاهیم عیب و شرف و ناموس را می آموزند. هر کجا که می روند تا سال ۱۹۷۹، بندهای ۴۲۴ - ۱۵۳ در کویت، بند ۲۳۷ در مصر، بند ۳۰۹ در عراق، بند ۳۳۴ در امارات متحده عربی، بند ۷۰ در بحرین، بند ۱۷۹ در ایران

### بعد عشیره ای قتل‌های ناموسی

بر طبق فرهنگ و ارزش‌های عشیره ای، رفتار "سبک" زنان نه تنها مایه شرمساری خانواده بلکه مایه ننگ محیط اطراف، اهالی دهکده و قبیله و در و همسایه خواهد شد. عشیره و کامیونیتی با تصدیق این قتل‌ها ارتکاب این جرائم را تأیید می کنند. اگر زمانی خانواده موفق به از بین بردن زن محکوم به قتل نشود، قبیله و عشیره آن را طرد می کند. طی دوره ماقبل اسلام، جامعه عرب چادر نشین و کاملاً در سلطه پدر سالاری قرار داشت و تمام اختیار در دست پدر و افراد ذکور خانواده قرار داشت. در دروه ای برده داری رواج داشت و زنان مایملک خانواده و قبیله بودند و هر نوع رفتار "نامطلوب" آنان مایه بی آبرویی عشیره می گردید. بیابان نشینان ماقبل اسلام کودکان دختر را زنده بگور می کردند. سپس با ظهور دین اسلام، این دین تلاش نمود روابط جنسی را کنترل و برای جزئیات آن مقررات تعیین و تخطی از این مقررات را که فحشا، سکس ماقبل ازدواج و خارج از ازدواج را مجازات نماید. اما مقررات و تنبیهات ماقبل اسلام به حیات و بقای خود ادامه داده و به این ترتیب یک سیستم ارزشی قدرتمند موازی اسلام و در حمایت و تغذیه یکدیگر بوجود آمد.

قتل‌های ناموسی در جوامع مدیترانه و بخش عمده جوامع مسلمان نشین وقوع می یافته اند. در حالیکه در اغلب کشورهای مدیترانه که در آنها قوانین بسیار ملایم مربوط به جرائم ناموسی لغو شده اند، قتل ناموسی بسیار بندرت اتفاق می افتد، در بسیاری از کشورهای عربی و جوامع محل سکونت مسلمانان قوانین مربوط به جرائم ناموسی که مجازاتی حدود ۶ ماه تا یک سال برای قتل‌های ناموسی قائلند در سیستم قضایی و جزایی این کشورها حفظ و ابقا شده اند. ۱۹۹۹ در سراسر جهان توسط اعضای خانواده به قتل رسیده اند و دلیل اکثر این قتل‌ها لکه دار کردن شرف و ناموس خانواده بوده است.

در مصر طی سالهای ۱۹۹۸ - ۷۹ درصد جرائم ناموسی بوده است. زنان صرفاً به دلیل شایعات یا مظنون بودن به اینکه ناموس خانواده و مردان را لکه دار کرده اند، به قتل رسیده اند. آمار سازمان ملل در سال ۱۹۹۷ ارقام زیر در مورد قتل‌های ناموسی در کشورهای مختلف را نشان می دهند:

۴۰۰ مورد، پاکستان بالای ۱۰۰۰ نمونه، مصر ۵۲ مورد و اردن ۳۵ - ۲۵ مورد قتل ناموسی. همچنین طبق گزارشات سازمان ملل ۵۰۰۰ زن و دختر در سال ۱۹۹۹ در سراسر جهان توسط اعضای خانواده به قتل رسیده اند و دلیل اکثر این قتل‌ها لکه دار کردن شرف و ناموس خانواده بوده است. ایدئولوژیک خود را به جامعه



انکار حقوق جهانمشول زنان بکار مانده است که باید مورد سرزنش برده شدند. قرار بگیرند و اینکه این و زیر پوشش اجتناب از نوکلنالیسم بخشهایی از خشونت خانگی است و پرهیز از قلمداد کردن زنان در که بر سر زنان در غرب هم می خاورمیانه بعنوان عقب مانده و ستمکش، بسیاری از فمینیست های مساله به همان اندازه نگران کننده، آکادمیک در باره واقعیات بیرحمی تمایل سیاستمداران، دنیای و خشونت به زنان سکوت می آکادمیک و فمینیست هاست که کنند. به این ترتیب، آنها فرهنگ کاربرد حقوق جهانشمول انسانی به "خودشان"، مذهب "خودشان"، مردم کشورهای مسلمان نشین و جامعه "خودشان" و حتی دولت تحت سلطه اسلام را تحت عنوان "خودشان" را توجیه کرده و برای اینکه این حقوق غربی هستند و آنها مشروعیت قائل می شوند. نباید به مردم این کشورها تحمیل اینها در مورد ختنه زنان، ازواجهای اجباری، سنگسار، قتلهای ناموسی، حجاب تحمیلی، و تا آنجا که به دولتهای غربی بر آپارتاید جنسی و بسیاری از احکام می گردد نباید بین حقوق انسانها از وحشیانه قانون اسلامی شریعت هر کجا که باشند، تفاوتی وجود داشته باشد. همه باید شهروندانی با اینها این خشونت و توحش را حقوق برابر در پیشگاه قانون "مسائل حساس" می خوانند. این باشند. جامعه موظف است از فقط و فقط لاپوشانی حقیقت است و حقوق زنان و دختران از خانواده بهیچ وجه نباید دفاع از حقوق های مسلمان حفاظت کند. این، فقط زنان، عدالت و حقوق انسانی با لغو کلیه قوانین و مقررات خوانده شود. این نه عدالت طلبی تبعیض آمیز علیه زنان و دختران بلکه توجیه پست و حقیرانه زن امکان پذیر خواهد شد. این وقتی ستیزی اسلامی و عشیره ای است. متحقق خواهد شد که هیچ نوع این فمینیست ها و روشنفکران احترام، توجیه و یا عذر قانونی مکررا به ما خاطر نشان می کنند برای زن ستیزی اسلامی و که این مسائل ویژه جوامع اعتقادات سنتی و رسوم عقب مانده خاورمیانه نیستند و در غرب هم قائل نشویم. روی می دهند. در این نگرش، هر نوع انتقاد از ارزشهای اسلامی و سنتی بعنوان "مشغولیت ذهنی غرب نسبت به جنسیت زنان در پست جهان عرب و تمایل به قلمداد کردن قتلهای ناموسی بعنوان نمونه محیط های آکادمیک برای توجیه ستمگری مردان عرب نسبت به زن ستیزی مذهبی، برای موجه "زنان" برچسب می خورد. کردن فرهنگ ضد زن و برای با تاکید بر ابعاد مذهبی و عشیره تضعیف رسم قتل ناموسی و سایر

اشکال خشونت به زنان در غیاب نیستم که فرهنگ جوامع خاورمیانه را بعنوان یک فرهنگ زن ستیز اقتصادی و اجتماعی در این جوامع ممکن نیست. تنها استراتژی موثر در لغو قتلهای ناموسی حفظ حقوق زنان و پیشرفت در وضعیت آنان از طریق مبارزه علیه سنن اسلامی، عشیره ای و مردسالارانه؛ جدا کردن مذهب از دولت و تشکیل دولتهای سکولار و برابری طلب در منطقه است. وقتی که برابری در پیشگاه قانون، حقوق مدنی. حقوق انسانی، عدالت، آزادی برای کلیه شهروندان مستقل از نژاد، جنسیت و مذهب آنان کسب و حفاظت شد، زنان بیش از همه از این تحول بهره خواهند برد. مبارزه علیه قتلهای ناموسی از مبارزه برای آزادیهای مدنی زنان؛ مبارزه برای جدایی اسلام از دولت و مبارزه علیه اسلام سیاسی و دولتهای اسلامی در منطقه جدا نیست. کلیه مقررات فرهنگی و اخلاقی عقب مانده که استقلال و آزادی زنان بعنوان شهروندان برابر را محدود می کند باید لغو شوند. مجازاتهای سنگین باید برای کسانی که زنان را مورد آزار، تهدید و ارباب قرار داده و آزادیهای آنان را محدود می کنند و آنها را مورد خشونت قرار می دهند، باید لغو شوند. اینها، وظایفی است که بر دوش جنبش آزادی زنان و جنبشهای ترقیخواه و برابری طلب در منطقه و در غرب قرار دارد.

### چه باید کرد؟

جامعه ای که بر آن قوانین و ارزشهای اسلامی و عشیره ای حکومت می کند، کشتن زنان را روا می داند. قتل ناموسی انعکاسی از مردسالاری عتیق است که زن ستیزی اسلامی را پرو بال می دهد و با ارزشهای قبیله ای همراه است. در غرب در همراهی با نسبیت فرهنگی، مخلوط مرگباری ایجاد کرده که منجر به قتل و توحش نسبت به زنان بسیاری شده است. قتل ناموسی که در ضدیت با بسیاری از حقوق پایه ای انسانی است آشکارا با فروستی زنان ارتباط دارد. فرهنگ تبعیض آمیز رایج در دین اسلام و در جوامع تحت سلطه این دین بدون تحولات عمیق و همه جانبه سیاسی، اجتماعی و قانونی در موقعیت زنان، ریشه کن نخواهد شد. حقوق مدنی شهروندان کشورهای عربی وابسته به موقعیت، طبقه، وابستگی عشیره ای و نزدیکی آنان به رژیم است. این فرهنگ سراسر نابرابر و پر از تبعیض، قویا بر موقعیت زنان تاثیر گذاشته و می گذارد. نه تنها امحا بلکه حتی تضعیف رسم قتل ناموسی و سایر

### عضو انجمن بی خدایان بشوید!

مردم به تنگ آمده از اسلام، بی خدایان! آزاد اندیشان! انجمن "بی خدایان" می خواهد سخنگوی جنبش ضد مذهبی باشد که برای رهایی از اسلام و اسلام زدایی از ایران و خلاصی از یوغ دین مبارزه می کند. جنبشی که علیه حاکمیت اسلام و خدا و حکومت آنها بر انسان است. جنبشی که اصالت انسان را در مقابل دین و خدا قرار می دهد و آنها را از زندگی جامعه جaro می کند. ما می خواهیم در مقابل کلام و قانون خدا و آیت الله، در مقابل قانون سنگسار و منکرات و تغزیرات و عزاداری و حجاب و آپرتاید جنسی- کلام و قانون انسان و آزادی او را قرار دهیم. ما پرچم دفاع از حرمت انسان را با دفاع از او در مقابل دین، اسلام و خرافات بلند میکنیم. مردم! عضو انجمن بی خدایان شوید و بی خدایی را به هر شکلی که میتوانید تبلیغ کنید! نشریه بی خدایان را تکثیر و پخش کنید و بدست دیگران برسانید! با ما تماس بگیرید به ما بپیوندید و جنبش رهایی از اسلام و بی خدایی را گسترش بدهید. اعظم کم گوین

azam\_kamguian@yahoo.com

www.bikhodayan.com

انجمن بی خدایان

## زن و شرق

خودش را سرکوب کند. عنصر عمده تبارشناسی اسلامی این گذار، گذار از زن به مثابه تنها کسی که خود می‌تواند حقیقت را تأیید کند، به زنی است که بنابه طبیعت اش فاقد خرد و ایمان است، سرگردان است و دروغ می‌گوید، مردان را تحریک کرده و خود را به منزله عیب پریشان‌ساز میان آن‌ها، یعنی مردان و خدا، قرار داد و به همین جهت باید محو شود، نامرئی شود و تحت نظارت قرار بگیرد، چون لذت افراطی اش مردان را تهدید به بلعیدن می‌کند. زن به چنین مفهومی رسوائی هستی‌شناختی است، برهنگی علی‌اش جبهه‌گیری مقابل خدا است. زن ساده محو و حذف نمی‌شود، بلکه در یک جهان کاملاً تحت کنترل پیوند داده می‌شود که شالوده‌های وهمی اش به آشکارترین وجهی در اسطوره زن باکره به منصفه ظهور می‌رسد: حوری‌های معروف و مشهور، زنان باکره، که در انتظار شهیدان در پردیس هستند و هیچ وقت باکرگی‌شان را از دست نمی‌دهند: پس از هر همخوابگی پرده آن‌ها به شیوه اعجاب‌برانگیزی دوباره بسته می‌شود. موضوع این‌جا بر سر تخیل حاکمیت کامل و با آرامش خاطر سرخوشی فالوسی است، جهانی، که در آن همه آثار زنانه سرخوشی دیگری حذف شده اند. پاسخ عمیق یک زن مسلمان به این سؤال چرا آزادانه حجاب بر سر می‌کند، این است: «به خاطر شرم از خدا»، تا به خدا اهانت نکنم. برهنگی زن با برجستگی تحریک‌کننده، چیز سمج قبیحی، همزاد است، و این ترکیب نفوذکردن مجازی و دانش رازآمیز دارای خصلت انفجاری است زیرا تعادل هستی‌شناختی جهان را به خطر می‌اندازد. پس با این پیشزمینه، ما چگونه باید اقدامات اداری مانند دولت فرانسه را تاویل کنیم که زنان مسلمان جوان را منع کرد در مدرسه حجاب بر سر کنند؟ موضوع این‌جا بر سر یک پارادوکس مضاعف است. نخست این منع چیزی را غیرمجاز می‌کند که به عنوان

«در من چیزی را می‌بیند که بیشتر از خود من است؛ چیزی که من هنوز بر آن آگاه نیستم، ابژه «ا» در من. بنا به نظر لاکان زن برای مردان خود را به ابژه «ا» تقلیل می‌دهد. اما چه اتفاقی می‌افتد اگر این درست برعکس است؟ چه می‌شود، وقتی یک مرد به ابژه اشتیاقش شوروشوق دارد، بدون این‌که بر علت این اشتیاق آگاه باشد، درحالی‌که یک زن مستقیم‌تر حواس خود را بر روی علل(-) ابژه) اشتیاقش متمرکز می‌کند؟ بجاست برای این مشخصه وزنه کاملی قائل شویم. زن صاحب دانائی از حقیقت است که خود بر دانش پیامبر متقدم است. تصویر از طریق شکل دقیق دخالت خدیجه پیچیده‌تر می‌شود، شیوه و طریقی که او موفق می‌شود میان حقیقت و دروغ، میان وحی الاهی و مجنون بودن شیطانی، مرز بکشد، یعنی وقتی او خود، بدن بی‌حجاب‌اش را، به‌عنوان تجسم ناحقیقت، به‌عنوان وسوسه‌ی فرشته حقیقی، وارد بازی کرد (در بازی دخالت داد). زن: دروغی که خود را در بهترین حالت به‌عنوان دروغ تجدید یافته می‌شناسد. برخلاف اندیشه اسپینوزا، که حقیقت قائم به ذات است و نمایه دروغ، این‌جا دروغ قائم به ذات است و نمایه حقیقت. بدین شیوه نمایش حقیقت خدیجه از طریق «به نمایش گذاری» تحریک‌آمیزش (پرده برداری، عریان‌سازی) صورت می‌گیرد. از همین روی ساده نمی‌توان اسلام «خوب» (تکریم زنان) و اسلام «بد» (سرکوب زنان محجبه) را در مقابل هم نشان داد. تعیین‌کننده این نیست ساده به «ریشه‌های واپس‌رانده فمینیستی» (اسلام بازگشت، و اسلام را به واسطه این بازگشت از حیث جنبه فمینیستی نوسازی کرد، بلکه این ریشه سرکوب‌شده در عین حال درست ریشه سرکوب زنان هم هست. سرکوب نباید تنها ریشه را سرکوب کند، بلکه باید ریشه

برهنگی تحریک‌آمیز می‌تواند جبارانه‌ای همگن‌تر است. اخیراً قلمداد شود، به‌عنوان نشانه هویت خود که بسیار قوی‌تر از آن است تا که جایز باشد، و با اصل فرانسوی شهروند آزاده در تعارض است. حجاب داشتن از این چشم انداز جمهوری خواهی فرانسوی به همین صورت «نمایش» تحریک‌آمیز است. پارادوکس دوم در این است، که «این منع دولتی خود منع را منع می‌کند»، و شاید این منع جبارانه‌ترین منع است. چرا؟ چون درست همان علامتی را منع می‌کند که هویت (اجتماعی- نهادین) دیگری را می‌سازد؛ نهادینه‌زدائی می‌کند از این هویت و آن را در یک خودجویی شخصی بی‌اهمیت مستحیل می‌کند. چنین منعی از ممنوعیت‌ها سپهر انسان جهانی را ایجاد می‌کند که برای آن همه تفاوت‌های (اقتصادی، سیاسی، دینی، فرهنگی، جنسی...) علی‌السویه هستند، مسأله راهکارهای احتمالی نمادین هستند. آیا این سپهر از حیث جنسیت اجتماعی واقعا خنثا است؟ نه، اما دلیل آن هژمونی پنهان منطق «احلیل مدار» (مردانه نیست. برعکس، سپهر بدون مشروعیت بیرونی، سپهری که صفت مشخصه‌اش هر برشی نیست که مرز دربرگیری/حذف را ترسیم کند، سپهری نه-همه «زنانه» (و به چنین مفهومی دربرگیرنده همه چیز است، سپهر بدون بیرون، که در آن همه ما در یک نوع «زنانگی مطلق، جهان زنی» «جای گرفته‌ایم که همه ما را دربر می‌گیرد. در این جهان با منع منع‌اش هیچ گناهی وجود ندارد، اما بهای این فقدان گناه افزایش تحمل‌ناپذیر ترس است. منع ممنوعیت‌ها یک نوع «معادل کلی» «همه ممنوعیت‌ها، منع جهانسمول و به‌همین جهت جهانی‌ساز، منع همه دگربودی بالفعل است: ممنوع کردن منع دیگری از منع دیگری‌اش (زن/مرد) سرچشمه می‌گیرد. این پارادوکس جهان چندفرهنگی روادارانه کثرت سبک‌های زندگی و هویت‌های دیگر است: هرچه این جهان روادارتر است، به گونه

جبارانه‌ای همگن‌تر است. اخیراً قلمداد شود، به‌عنوان نشانه هویت خود که بسیار قوی‌تر از آن است تا که جایز باشد، و با اصل فرانسوی شهروند آزاده در تعارض است. حجاب داشتن از این چشم انداز جمهوری خواهی فرانسوی به همین صورت «نمایش» تحریک‌آمیز است. پارادوکس دوم در این است، که «این منع دولتی خود منع را منع می‌کند»، و شاید این منع جبارانه‌ترین منع است. چرا؟ چون درست همان علامتی را منع می‌کند که هویت (اجتماعی- نهادین) دیگری را می‌سازد؛ نهادینه‌زدائی می‌کند از این هویت و آن را در یک خودجویی شخصی بی‌اهمیت مستحیل می‌کند. چنین منعی از ممنوعیت‌ها سپهر انسان جهانی را ایجاد می‌کند که برای آن همه تفاوت‌های (اقتصادی، سیاسی، دینی، فرهنگی، جنسی...) علی‌السویه هستند، مسأله راهکارهای احتمالی نمادین هستند. آیا این سپهر از حیث جنسیت اجتماعی واقعا خنثا است؟ نه، اما دلیل آن هژمونی پنهان منطق «احلیل مدار» (مردانه نیست. برعکس، سپهر بدون مشروعیت بیرونی، سپهری که صفت مشخصه‌اش هر برشی نیست که مرز دربرگیری/حذف را ترسیم کند، سپهری نه-همه «زنانه» (و به چنین مفهومی دربرگیرنده همه چیز است، سپهر بدون بیرون، که در آن همه ما در یک نوع «زنانگی مطلق، جهان زنی» «جای گرفته‌ایم که همه ما را دربر می‌گیرد. در این جهان با منع منع‌اش هیچ گناهی وجود ندارد، اما بهای این فقدان گناه افزایش تحمل‌ناپذیر ترس است. منع ممنوعیت‌ها یک نوع «معادل کلی» «همه ممنوعیت‌ها، منع جهانسمول و به‌همین جهت جهانی‌ساز، منع همه دگربودی بالفعل است: ممنوع کردن منع دیگری از منع دیگری‌اش (زن/مرد) سرچشمه می‌گیرد. این پارادوکس جهان چندفرهنگی روادارانه کثرت سبک‌های زندگی و هویت‌های دیگر است: هرچه این جهان روادارتر است، به گونه

قدرت تحول طلب ذهنیت زنانه وقتی ما دوباره به صحبت درباره نقش زنان در صدر اسلام بپردازیم، بجاست تولد محمد منعی از هم ذکر کنیم. ما در تولد او با «در میان دو زن بودن» روبرو هستیم. عبدالله، پدر آینده پیامبر، بعد از کار بر روی زمینش، به خانه زن دیگر رفت و به او تمایل جنسی خود را ابراز کرد اما آن زن نخست دست او را رد کرد چون سر و روی او به گل‌ولای آلوده بود. از پی آن، او خودش را شست و شو داد، به نزد آمنه رفت و با آمنه همبستر شد؛ به این ترتیب آمنه آستن محمد شد. عبدالله سپس به پیش زن دیگر رفت و از او سؤال کرد آیا او اکنون حاضر است با او همبستر شود. اما این زن به او جواب داد: «نه. وقتی تو قبلاً نزد من آمدی، نور سفیدی در چشمانت بود. من تو را صدا می‌زدم اما تو من را پس زدی. تو به نزد آمنه رفتی، و او نور را گرفته است.» «زن رسمی صاحب بچه است، زن دیگر صاحب دانش است؛ او در عبدالله بیش‌تر از عبدالله می‌بیند: «نور»، چیزی که او در تملک دارد بدون این‌که بداند، آن چیزی در اوست که بیشتر از خود اوست (نطفه‌ای که با آن پیامبر بوجود می‌آید)، و این ابژه «ا» وضع اشتیاق بوجود می‌آورد. وضع عبدالله وضعیت قهرمان یک رمان جنائی است که ناگهان مورد تعقیب قرار می‌گیرد و به مرگ تهدید می‌شود؛ او چیزی می‌داند ←

خود می بینیم فقط فقط چادری است که پشت آن حقیقت مستوری پنهان است. طبق نظر لاکان دگر دینی خطرناک شود، اما او هم (همین طور هم زن چون معمولاً موضوع زن در میان است) نمی داند موضوع بر سر چیست. عبدالله در خود فریفتگی اش این ابژه «را با خودش عوضی می گیرد (به منزله دلیل اشتیاق زن)، و به همین جهت دوباره به سوی زن برمی گردد چون به اشتباه می پندارد زن هم در اشتیاق او می سوزد. این اعتماد به امر زنانه (و فراتر از این به زن بیگانه) مبنای واپس رانده شده اسلام است، نا اندیشیده آن است، آن چیزی است که اسلام مجاهدت می کند با احداث عمارت پیچیده ایدئولوژیکی، حذف کند، محو کند یا دستکم تحت نظارت بگیرد؛ اما این چیزی است که مرتب چون صاعقه بر سر اسلام فرود می آید زیرا منبع زنده بودن او است. پس چرا زن در اسلام دارای چنین حضور آسیب دیده، چنین رسوائی هستی شناختی است که باید در حجاب شود؟ مشکل اصلی، مشکل وحشت برهنگی بی شرمانه آن چیزی نیست که در زیر چادر است، بلکه بیشتر خود طبیعت چادر است. می بایست این حجاب زنانه را بر طبق خوانش لاکان از لطیفه راجع به رقابت میان زویخس و پارهاسیوس، دو نقاش یونان باستان، فهمید؛ موضوع این لطیفه این است که کی قادر است تخیل قوی تری را نقاشی کند. نخست زویخس چنان تصویر واقعی از انگور کشید که پرندگان به دام آن افتادند و به انگورهای دروغین نوک زدند. اما پارهاسیوس مسابقه را بُرد، چون بر روی دیوار اطاق اش یک پرده کشید. وقتی پارهاسیوس نقاشی اش را به زویخس نشان داد، او گفت: «خوب، اما حالا پرده را کنار بزن و به من نشان بده چه کشیدی.» در نقاشی زویخس تخیل چنان مجاب کننده بود که او نقاشی را به جای واقعیت گرفت، اما در نقاشی پارهاسیوس تخیل درست در این پندار بود که آنچه ما در برابر

نوشتارش به یک زن محجبه استناد می کند که احلیل مصنوعی مخفی دارد تا این تصور را القا کند، که زن فالوس است: «بدین سان، زن در پشت حجابش پنهان است: فقدان احلیل زن را فالوس، ابژه تمنا، می سازد. مرد این فقدان را دقیق تر القا می کند وقتی می گذارد زن در زیر لباس از مدافتاده یک احلیل تقلبی با خود حمل کند، و مرد یا در واقع زن داستان های خیلی زیادی در این باره برای تعریف کردن دارد.»

منطق این جا پیچیده تر از آن چیزی است که ای بسا در وهله نخست به نظر بیاید. احلیل مصنوعی نه فقط فقدان احلیل «واقعی» را القا می کند بلکه درست به موازات با نقاشی پارهاسیوس، اولین واکنش مرد به شکل و شمایل احلیل تقلبی این است: «این دستگاه خنده دار را در بیار و آنچه را که زیر آن است به من نشان بده!» «بدین نحو مرد نمی برد که احلیل تقلبی چیز واقعی است: «فالوس»، که زن است، سایه است که توسط احلیل تقلبی ایجاد می شود، یعنی شبیح فالوس غیر واقعی در پرتو نام مستعار فالوس تقلبی. تظاهر زنانه درست به این معنا ساختار تقلیدگری دارد، چرا که من، از نظر لاکان، هنگام تقلیدگری از تصویر تقلید نمی کنم که من مالیم شبیه آن باشم، بلکه از آن مشخصات تصویر، که به نظر می آید به این نکته اشارت دارند که در پشت آن یک واقعیت پنهان وجود دارد. مانند پارهاسیوس، من هم از انگورها تقلید نمی کنم، بلکه از چادر: «بنابراین تقلیدگری دارد چیزی را نشان می دهد که از آنچه که این- خود نامید توانست، که پس پشت آن می بود، فرق دارد.» وضعیت فالوس همان وضعیت تقلیدگری است. فالوس در نهایت یک نوع لکه بر روی بدن آدم، یک مشخصه افراطی، است که به بدن نمی خورد، و از همین روی، توهم یک واقعیت پنهان پشت عکس ایجاد می کند. و این ما را بار دیگر به کارکرد حجاب در اسلام بازمی گرداند. تکلیف چیست، وقتی رسوائی واقعی که با حجاب قرار است

**بی خدایان را  
تکثیر و پخش  
کنید!**

Lettre internationale, 47,  
Herbst 2006

## حیات در جهان

استیفن هاوکینگ

مترجم: زهره شیشه



ما دقیقا نمیدانیم که ملکولهای دی ان ای ابتدا چگونه ظاهر شدند. احتمال اینکه ملکولهای دی ان ای بطور تغییرات اتفاقی پدیدار شده باشند بسیار اندک است. به این جهت برخی پیشنهاد میکنند که حیات از جای دیگری به کره زمین آمده است و اینکه بذره‌های حیات بطور پراکنده در کهکشان شناورند (در حرکتند). بهرحال نا محتمل بنظر میرسد که دی ان ای می توانسته برای مدت طولانی در تشعشعات موجود در فضا باقی بماند. و حتی اگر میتوانست در این شرایط باقی بماند هم چندان به توضیح منشأ حیات کمکی نمی کرد زیرا که زمان لازم برای تشکیل کرین تنها بیشتر از دو برابر عمر زمین است.

یک احتمال این است که شکل گیری چیزی مثل دی ان ای، که میتواند خود را تکثیر کند به حد بسیار زیادی نا محتمل مینماید. بهر روی، درجهانی با تعداد بیشمار و نامتناهی از ستارگان، میتوان انتظار داشت که این در تعداد اندکی از منظومه های ستاره ای که از هم فاصله داشته باشند بوقوع بپیوندد. بهر حال، این واقعیت که حیات بروی زمین پدیدار شده است زیاد نامحتمل و غیر منتظره نمیتواند باشد. این فقط بمعنی عملی شدن اصل انتروپیک ضعیف میتواند باشد که میگوید: اگر حیات بجای کره زمین بروی سیاره دیگری

پدیدار میشد، آنوقت ما میپرسیدیم که پس چرا آنجا پدید آمده است. اگر پیدایش حیات در یک سیاره معینی بسیار ناممکن باشد، میتوان انتظار داشت که در زمان طولانی تری پدید آید، مشخص تر میتوان انتظار داشت که حیات پدیدار خواهد شد فقط در صورتی که قبل از پایان یافتن عمر خورشید، آن بتواند به شکل حیات هوشیار مثل ما (انسانها) تکامل یافته باشد. حدود ۱۰ میلیارد سال مانده است تا خورشید به پایان عمرش برسد و کره زمین را در خود فرو کشد. شکلی از حیات هوشمند احتمالا سفرهای فضایی را شروع کرده و قادر خواهد بود تا به ستاره دیگری بگریزد. در غیر اینصورت حیات بروی کره زمین نابود خواهد شد.

فسیلی که از ۳ و نیم میلیارد سال گذشته بجای مانده شکلی از حیات بر روی زمین را اثبات میکند. که این احتمالاً فقط ۵۰۰ میلیون سال پس از زمانی است که کره زمین به اندازه کافی سرد و پایدار شد تا حیات بتواند بروی آن تکامل یابد. اما حیات به ۷ میلیارد سال نیاز دارد تا تکامل یابد، و هنوز زمانی باقی مانده تا موجوداتی مثل ما (انسانها) بتوانند به تکامل برسند. همانند ما انسانها که قادر باشیم در مورد منشأ حیات کنکاش کنیم. حال اگر تکامل حیات بر روی یک سیاره بسیار اندک است، پس چرا آن بروی زمین پدیدار شده است که در حدود یک چهاردهم زمان مورد نیاز عمر دارد (توضیح مترجم: ۵۰۰ میلیون تقسیم بر ۷ میلیارد معادل با یک چهاردهم است).

پیدایش زود هنگام حیات بروی زمین حکایت از این دارد که احتمال شکلی از حیات خود بخودی در شرایط مناسب وجود داشته است. شاید شکل ساده تری از ارگانی که دی ان ای را بوجود آورده است. هنگامی که دی ان ای پدیدار شده میتواند به طوریکه احتمالاً جایگزین فرم ابتدایی تر از خود شده است. ما نمی دانیم که این اشکال ابتدایی چه می توانسته

باشد، یک احتمال این است که آر ان ای [۱۱] بوده باشد. این هم مانند دی ان ای است ولی ساده تر و بدون ساختمان جفت های مارپیچی. آر ان ای با طول کوتاهش میتواند خود را به شکل دی ان ای تکثیر کرده و در نهایت بصورت دی ان ای در آید. کسی نمیتواند در آزمایشگاه از اسید هسته ای یعنی از یک ماده غیر زنده آر ان ای را تولید کند. اما در ۵۰۰ میلیون سال که اقیانوسها بیشتر سطح زمین را پوشانده بودند احتمال زیادی داشته تا آر ان ای بطور تصادفی پدید آمده باشد. همانطور که دی ان ای خود را تکثیر میکرد، خطاهای تصادفی [۱۲] وجود داشت. بسیاری از آنها مضر بوده و از بین رفته اند. برخی بی اثر و خنثی بوده بدین معنی که نمی توانستند تاثیری بر روی عملکرد ژنها بگذارند. یکچنین خطاهایی تکامل بطئی را باعث می شده است که این ظاهرا در تمام دی ان ای ها روی داده است. تعدادی از این اشکالات مساعد بقا انواع آنها واقع شدند. این توسط داروین به "گزینش طبیعی" [۱۳] نامیده شد.

پروسه تکامل بیولوژیکی در ابتدا بسیار کند بوده بطوری که ۲ و نیم میلیارد سال طول کشیده است تا ابتدایی ترین سلولها به حیوانات چند سلولی تکامل یابند چند میلیارد سال دیگر طول کشید تا ماهیها به خزندگان به پستانداران تکامل یابند. ولی بنظر می رسد که تکامل شتاب گرفته باشد. فقط ۱۰۰ میلیون سال طول کشید تا پستانداران اولیه به ما (انسانها) تکامل یابند. دلیل آن هم این است که ماهی اکثر ارگان های مهم انسان را دارا می باشد و پستانداران لزوما همه آنها را. یعنی تمام آن چیزهایی را که لازم بود تا از پستانداران اولیه مثل لمورها [۱۴] (میمونهای پوزه دار) به انسانها تکامل یابد، بطور متناسب دارا بودند.

و اما در مورد نسل انسان، در مقایسه با اهمیت در تکامل دی ان ای، تکامل به یک مرحله حساسی

اما در آنصورت هم ←

وجود دارد که تمامی سلسله دی ان ای انسان را نقشه برداری می کند و چند میلیارد دلار هزینه دارد که برای پروژه ای با این اهمیت بسیار ناچیز است. آن زمان که ما کتاب حیات را خوانده ایم، شروع به تصحیح آن خواهیم کرد. در ابتدا این تغییرات به تعمیر ژنهای ناقص منحصر خواهد شد مثل بیماری مزمن ششها و دستگاه گوارشی [۲۰] و نقص عضله ای [۲۱]. اینها توسط ژنهای تنها کنترل می شوند و بهمین دلیل بسیار راحت قابل شناسائی و تصحیح می باشند. خصوصیات دیگر مانند هوش [۲۲] احتمالا توسط تعداد زیادی از ژنها کنترل می شوند از اینرو بسیار سختتر خواهیم توانست آنها را پیدا کرده و بروی رابطه آنها با هم کار کنیم. با این حال من مطمئنم که در طول قرن آینده، مردم کشف خواهند کرد تا چگونه هوش و غریزه هائی مثل تجاوزگری و سلطه طلبی را تقییر دهند.

قوانینی در مخالفت با مهندسی ژنتیک در مورد انسان وضع شده اند. اما عده ای قادر خواهند بود تا در مقابل وسوسه اصلاح خصوصیات انسان مثل اندازه حافظه، یا ایجاد مقاومت در برابر بیماری و یا افزایش طول عمر مقاومت کنند. زمانی که چنین انسانهای استثنائی پدید آیند، چنان معضلات عظیم سیاسی برای انسانهای غیر پیشرفته بوجود خواهد آمد که قادر نخواهند بود تا در این رقابت شرکت کنند. به احتمال زیاد آنها خواهند مرد و یا موجودات قابل اهمیتی نخواهند بود. در عوض نسلی از موجودات خود-طراحی شده ای [۲۳] که خود را با شتاب دائما فزاینده ای تکامل می دهند بوجود خواهند داشت.

اگر این نسل دوباره خود را طراحی کند تا ریسک خود تخریبی را کاهش داده و یا از بین ببرد، احتمالا آنگاه گسترش پیدا کرده و دیگر ستارگان و سیارات را به استعمار خود در خواهد آورد. بهر حال سفر فضائی بسیار طول و دراز برای بنیان شیمیائی شکل حیات مثل دی ان ای بسیار دشوار خواهد بود. طول عمر طبیعی برای چنین موجوداتی در مقایسه با زمان مسافرت کوتاه است. بر اساس تئوری نسبیت، هیچ چیزی نمی تواند سریعتر از نور حرکت کند و به همین دلیل سفر رفت و برگشت به نزدیکترین ستاره حداقل ۸ سال و تا به مرکز کهکشان (راه شیری) در حدود ۱۰۰ هزار سال طول خواهد کشید. این مشکل در داستانهای علمی-تخیلی با استفاده از درهم پیچیدگی فضا و سفر از میان ابعاد اضافی آن حل شده است. اما من فکر نمی کنم که اینها هرگز ممکن باشد، حتی مهم نیست که در آن زمان چقدر حیات هوشمند توانسته باشد رشد کند. در تئوری نسبیت اگر کسی بتواند با سرعتی بالاتر از سرعت نور حرکت کند، قادر خواهد بود تا به زمان گذشته هم سفر کند که این برگشتن به زمان گذشته مشکلاتی را برای مردم پدید خواهد آورد طوری که می توانند گذشته را تغییر دهند. همچنین می توان انتظار داشت تا تعداد زیادی از توریست هائی را که از زمان آینده آمده اند را ملاقات کنیم. توریست هائی که آمده اند تا کنجکاوانه سبک جالب و قدیمی زندگی ما را ببینند.

ممکن است که از مهندسی ژنتیک برای بقا نا محدود حیات که بر مبنای دی ان ای استوار است استفاده شود و یا حداقل برای ۱۰۰ هزار سال. اما راه راحتتر که فعلا در حد توان ماست ارسال ماشین و دستگاه است. این ماشینها باید چنان طراحی شده که عمر کافی برای سفر بین سیاره ها را داشته باشند. زمانی که آنها به ستاره جدید می رسند، بتوانند بروی سیاره مناسبی فرود آمده و مواد معدنی برای ساختن ماشینهای بیشتری را استخراج کنند. ماشین هائی را که بتوان به ستاره های دیگر فرستاد. این ماشینها و یا دستگاهها فرم جدید حیات خواهد بود که از مولفه های مکانیکی و الکترونیکی تشکیل یافته اند و نه از ملکولهای بزرگ. و سرانجام آنها بتوانند جایگزین حیات مبتنی بر دی ان ای شوند همانطور که دی ان ای جایگزین شکل ابتدائی تر حیات شد. این شکل مکانیکی حیات نیز می تواند خود - طراحی بدینسان بنظر می رسد که دوره انتقال خارجی تکامل فقط فاصله بسیار

اطلاعات مفید اگر نگوئیم میلیاردها برابر باز هم میلیون ها برابر بیشتر از انتقال اطلاعات از طریق دی ان ای است.

این بدین معنی است که ما وارد یک فاز جدید تکاملی شده ایم. در ابتدا تکامل از طریق انتخاب طبیعی توسط جهشهای تصادفی جریان داشت. فاز داروینی ۳ و نیم میلیارد سال به پایان رسید و ما را پدید آورد، موجوداتی که زبان را جهت تبادل اطلاعات تکامل دادند. اما در ۱۰ هزار سال گذشته و یا چیزی در این حدود ما در مرحله ای بوده ایم که میتوان آن را فاز انتقالی خارجی [۱۷] نامید. در این صورت بایگانی اطلاعات درونی که به نسل بعدی از طریق دی ان ای منتقل می شود، تغییر قابل توجهی نکرده است. اما بایگانی خارجی (اطلاعاتی) در کتاب ها و در دیگر اشکال ماندنی منابع (اطلاعاتی) به اندازه بسیار زیاد رشد کرده است. بعضی از مردم از واژه تکامل تنها برای انتقال داخلی ژنتیکی مادی استفاده می کنند و در مقابل استفاده واژه تکامل در مورد انتقال خارجی اطلاعات مخالفت می ورزند. ولی به اعتقاد من این دیدگاه کوتاه نظرانه است. زیرا که ما چیزی فراتر از ژن هایمان هستیم. ما احتمالا قویتر و با ذاتا باهوش تر از اجداد غار نشین مان هستیم. اما تفاوت ما با آنها دانشی است که ما طی ۱۰ هزار سال گذشته کسب کرده ایم و بطور مشخص در ۳۰۰ سال گذشته. به اعتقاد من اهمیت این مطلب به حدی است که نگاه وسیعتری را میطلبد و از اینرو شایسته است که انتقال خارجی اطلاعات را به اندازه نقش دی ان ای در تکامل نژاد انسان برسمیت بشناسیم.

مقیاس زمانی برای تکامل در دوره انتقال خارجی همان مقیاس زمانی برای کسب و انباشت اطلاعات است. که قبلا صدها و حتی هزاران سال بود. اما در حال حاضر این مقیاس زمانی به ۵۰ هزار سال و یا کمتر تقلیل یافته است. به عبارت دیگر مغزها که ما از طریق آنها این اطلاعات را تکامل داده ایم تنها در مقیاس زمانی داروینی یعنی صدها و هزارها سال تکامل پیدا کرده اند. این مشکلاتی را بوجود می آورد. در قرن هجدهم گفته میشد که مردی وجود دارد که تمام کتاب های نوشته شده را خوانده است. اما امروز اگر شما روزی یک کتاب هم بخوانید، ۱۵ هزار سال طول خواهد کشید تا تمامی کتاب های کتابخانه ملی را تمام کنید. تازه باید حساب کنید که در طول این زمان هم کتابهای بیشتری نوشته شده اند.

این بدین معنی است که هیچ کسی نمی تواند صاحب بیشتر از ذره کوچکی از دانش بشری باشد. مردم ناچارند که در زمینه های خاص تر و معین تری تخصص پیدا کنند. و این احتمالا در آینده یک محدودیت اساسی خواهد بود. ما بطور مشخص برای مدت طولانی نمیتوانیم با این ضریب تصاعدی پیشرفت دانش که در ۳۰۰ سال گذشته داشته ایم ادامه دهیم. یک محدودیت وحشی خطر بزرگتر برای نسلهای آینده اینست که ما هنوز دارای غریزه های حیوانی و بطور مشخص همان انگیزه های تجاوزگری انسان غار نشین هستیم. تهاجم بصورت انقیاد و یا کشتن انسانهای دیگر و به تصاحب در آوردن زنان و غذای آنان تا به امروز که به عنوان تنازع بقا تعریف شده است. ولی در دوران حاضر این (غریزه تجاوزگری) ممکن است به قیمت نابودی کل نسل بشر و بقیه اشکال زندگی بروی کره زمین تمام شود. جنگ هسته ای هنوز مبرم ترین خطر به شمار می رود و دیگر مسائل مانند انتشار ویروسهائی که از طریق مهندسی ژنتیک طراحی شده اند هم وجود دارند. و یا اینکه تاثیرات گلخانه ای [۱۸] که همچنان در حال ناپایداری است.

حال دیگر زمان آن نیست که ما انتظار داشته باشیم تا از طریق تکامل داروینی هوشیارتر و یا سازگارتر با طبیعت شویم. اما ما در دوران حاضر وارد فاز جدیدی شده ایم که می توان آن را تکامل خود-طراحی [۱۹] شده بنامیم که در آن قادر خواهیم بود در دی ان ای خودمان تقییراتی بوجود بیاوریم و آن را پیشرفته سازیم. امروزه پروژه ای

بین فاز داروینی و فاز مکانیکی و یا بیولوژیکی خود- طراحی شده. این در نمودار بعدی نشان داده شده است که درجه بندی نشده است زیرا که راهی برای نشان دادن دوره ۱۰ هزار ساله در مقایسه با میلیارد ها سال وجود ندارد. این که فاز خود- طراحی شده چه زمانی به پایان خواهد رسید خود پرسش دیگری است. ممکن است این فاز ناپایدار باشد و حیات خودش را نابود سازد و یا به یک نقطه مرگ برسد. اگر اینطور نشود، این فاز باید قادر باشد تا پایان عمر خورشید (ما) یعنی در حدود ۵ میلیارد سال با حرکت به سوی سیاره هانی که بدور ستارگان می گردند باقی بماند. بیشتر ستارگان تا ۱۵ میلیارد سال دیگر سوخته (خاموش می شوند) و یا کل جهان بر اساس قانون دوم ترمودینامیک به وضعیت کاملا نامنظم خواهد رسید. اما فریدمن دایسن [۲۴] نشان داده است که علیرغم اینها حیات می تواند خود را با منبع همواره در حال کاهش انرژی منظم تطبیق داده و برای همیشه ادامه دهد. احتمال اینکه ما در سفر و کاوش خود در کهکشان به شکل ناشناخته ای (جدیدی) از حیات برخورد کنیم چیست. اگر بحث در مورد

مقیاس زمانی برای پیدایش حیات بر روی زمین درست باشد، پس باید ستارگان بسیاری دیگری هم باشند که حیات بروی سیارات آنها وجود داشته باشد. بعضی از این منظومه های ستاره ای ۵ میلیارد سال قبل از کره زمین شکل یافته اند. پس چرا کهکشان ما نباید مملو از اشکال مکانیکی و یا بیولوژیکی خود- طراحی شده باشد؟ چرا تا بحال کره زمین مورد بازدید این موجودات قرار نگرفته است و یا حتی مورد استعمار آنان. من پیشنهاداتی که مبنی بر بشقاب پرنده های حاوی موجوداتی از فضاهای دیگر باشند را بحساب نمی آورم. و فکر می کنم هر دیداری توسط موجودات دیگر کرات بسیار آشکارتر خواهد بود و حتی شاید بسیار ناخوشایندتر.

توضیح اینکه چرا ما تا بحال موجودات فضاهای دیگر را ملاقات نکرده ایم چیست؟ یک احتمال اینست که بحث در مورد پیدایش حیات ر روی زمین نادرست است. شاید احتمال پیدایش حیات بطور خودبخودی

بر کره زمین بسیار کم بوده باشد با توجه به این که کره زمین تنها

سیاره در کهکشان و یا در جهان قابل رویت است که در آن حیات ظاهر

شده است. احتمال دیگر میتواند یک احتمال منطقی باشد حاکی از این که

سیستم های خود را مثل سلولها شکل یافته ولی بیشتر آن اشکال حیات

نتوانستند به حیات هوشمند تکامل یابند. ما عادتاً فکر میکنیم که حیات

هوشمند پی آمد اجتناب پذیر تکامل است اما اصل انتروپیک باید ما را

در چنین مباحثاتی محتاط کند. احتمال قویتر این است که تکامل یک

پروسه تصادفی است که هوش فقط یکی از بیشمار نتایج ممکن آن بوده

باشد. روشن نیست که هوش قابلیت باقی ماندن طولانی مدت را داشته

باشد. باکتری و دیگر ارگانیزم های تک سلولی به زندگی خود ادامه می

دهند اگر تمامی انواع دیگر حیات بر روی زمین از صحنه عمل خارج

شوند. تائیدی بر این نظریه؛ که تکامل حیات بر روی زمین بنا بر

کرونولوژی تکامل ناممکن بوده است، وجود دارد. زمان بسیار

طولانی، ۲ و نیم میلیارد سال طول می کشد تا موجودات تک سلولی به

به چند سلولها که پروسه ضروری برای رسیدن به موجودهوشمند

است تکامل یابند. این کسر خوبی از کل زمان لازم است یعنی تا قبل از

اینکه خورشید ما منهدم شود. از اینرو با این فرضیه که می گوید که

احتمال اینکه حیات به هوش تکامل پیدا کند اندک است سازگار میباشد.

در این صورت، ما میتوانیم انتظار داشته باشیم تا اشکال متعددی از

حیات را در کهکشان بیابیم، اما بسیار نامحتمل است که حیات هوشمند

را پیدا کنیم. راه دیگر که نمی توان در سیاره ای به مرحله حیات

هوشمند رسید این است که ستاره دنباله دار و یا سنگ آسمانی به آن

اصابت کنند. ما بتازگی برخورد ستاره دنباله دار شوماچر- لوی [۲۵] با

سیاره مشتری را که در آن یک سری شهاب های عظیم روشنی به فضا

پرتاب میشدند را مشاهده کرده ایم. این طور تصور می شود که که

پرتاب

۱. Professor Stephen Hawking

۲. Life

۳. Intelligent Life

۴. QCD Scale

۵. Big Bang

۶. Supernova

۷. Pulsar

۸. DNA

۹. Crick and Watson

۱۰. Adenine, Cytosine, Guanine, and Thiamine

۱۱. RNA

۱۲. Random Errors

۱۳. Natural Selection

۱۴. Lemurs

۱۵. Bit

۱۶. Mills and Boon

۱۷. External Transmission Phase

۱۸. Green House Effect

۱۹. Self Designed Evolution

۲۰. Cystic Fibrosis

۲۱. Muscular Dystrophy

۲۲. Intelligence

۲۳. Self-designing Beings

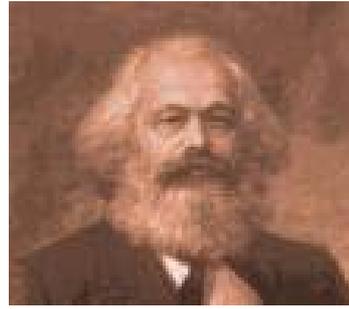
۲۴. Freedman Dyson

۲۵. Schumacher- Levi

است که مذهب معنویات آن را می سازد. ستم مذهبی، انعکاس و بیان ستم های واقعی و ملموس است و اعتراض به مذهب، اعتراض به ستم های این جهان است. مذهب آه مخلوق ستم دیده است، روح جهان بی روح و قلب جهان قسی القلب است. مذهب افیون مردم است. اعتقاد به مذهب که یک خوشی و سعادت خیالی و دروغین را در بین مردم بوجود می آورد، در واقع نشانه خواست و تمنای مردم برای دستیابی به خوشحالی و سعادت واقعی در جهان است. این خواست که مردم باید توهم در مورد موقعیت و شرایط مادی شان را کنار بگذارند به این معنی است که باید خود این شرایط و موقعیت را (که برای توجیه خود محتاج به توهم و خیال سازی در بین مردم است) تغییر دهند. از این رو نقد بهشت و مذهب تبدیل به نقد جهان زمینی می شود، نقد مذهب به نقد قانون، به نقد الهیات و به نقد سیاست منجر می شود.

**Marx, Karl. A contribution to the critics of Hegel's philosophy of Rights. ed. Eugene Kamenka, penguin inc.**

## زنده باد بی خدایی



## از مقدمه ای به نقد فلسفه حق هگل

کارل مارکس

اساس نقد مذهب این است که انسان مذهب را آفریده، خدا و مذهب انسان را خلق نکرده. مذهب در واقع خودآگاهی انسانی است که هنوز خود را باز نیافته یا خود را باخته و از دست داده است. اما انسان یک موجود انتزاعی فارغ از جهان اطراف خود نیست. انسان، انسان جهان، دولت و جامعه است. این دولت و جامعه، مذهب را تولید می کنند. مذهب تئوری عمومی این جهان است. دائره المعارف آن و منطق آن در یک فرم و ظاهر عامه پسند است. معنویات این جهان و زمینه عمومی توجیه این جهان است. انعکاس ذات بشری در یک قالب شبح گونه است. مبارزه علیه مذهب از این رو مبارزه ای غیر مستقیم علیه جهانی

مصوبه و بدون سپردن وثیقه لازم کرده اند -

بانکداری بدون ربا ادامه دارد و از طرفی هر روز در راه اسلامی شدن ، در جا می زند ! هر سال همایش و شورای بازنگری قانون عملیات بانکی بدون ربا انجام می شود تا بتوانند عملا و صراحتا ربا را که حرمت آن در قرآن آمده طوری که ظاهری شرعی داشته باشد حل کنند (بخوانید ماست مالی و ماله کشی) ، چرا که نمی توانند آنرا از قرآنشان حذف کنند ، کمسیونها تشکیل و همایش ها برگزار میشود ، متخصصین و کارشناسان اقتصادی و بانکی به همراهی مراجع تقلید عمامه دار و مکلا دور هم جمع می شوند تا شاید بتوانند خاکی بر سرشان بریزند ، تا از این حرمت ربای در قرآن و اسلامشان خلاص شوند ، که اگر نشوند چگونه می توانند ادعای اسلامی و الهی و قرآنی بودن قوانین را داشته باشند ! که تاکنون موفق نشده و البته هرگز هم نخواهند شد . و اما به تازگی گروه بسیاری از مقدسین مسلمان و سرمایه دار، از همه جناح های موجود و خودی ها ، حرمت ربا در قرآنشان را ندیده گرفته و زمزمه می کنند که : بهره در معادلات اقتصاد نوین حکم ربا را ندارد و نباید بر حذف بهره به واسطه ربوی بدون آن پافشاری کرد! یعنی یک جور جام زهر بانکی ، قرآنی و البته مطبوع.

بانکداری بدون ربا ادامه دارد و از طرفی هر روز در راه اسلامی شدن ، در جا می زند ! هر سال همایش و شورای بازنگری قانون عملیات بانکی بدون ربا انجام می شود تا بتوانند عملا و صراحتا ربا را که حرمت آن در قرآن آمده طوری که ظاهری شرعی داشته باشد حل کنند (بخوانید ماست مالی و ماله کشی) ، چرا که نمی توانند آنرا از قرآنشان حذف کنند ، کمسیونها تشکیل و همایش ها برگزار میشود ، متخصصین و کارشناسان اقتصادی و بانکی به همراهی مراجع تقلید عمامه دار و مکلا دور هم جمع می شوند تا شاید بتوانند خاکی بر سرشان بریزند ، تا از این حرمت ربای در قرآن و اسلامشان خلاص شوند ، که اگر نشوند چگونه می توانند ادعای اسلامی و الهی و قرآنی بودن قوانین را داشته باشند ! که تاکنون موفق نشده و البته هرگز هم نخواهند شد . و اما به تازگی گروه بسیاری از مقدسین مسلمان و سرمایه دار، از همه جناح های موجود و خودی ها ، حرمت ربا در قرآنشان را ندیده گرفته و زمزمه می کنند که : بهره در معادلات اقتصاد نوین حکم ربا را ندارد و نباید بر حذف بهره به واسطه ربوی بدون آن پافشاری کرد! یعنی یک جور جام زهر بانکی ، قرآنی و البته مطبوع.

از طرفی رشد نقدینگی طبق آمار خودشان به مرز هشدار 140 هزار میلیارد تومانی رسیده است ، مطالبات معوق بانکها سر به فلک زده ، اتهام پولشویی در بانکها به اثبات رسیده ، رشوه خواری مدیران و روسای بانکها بیداد می کند ، اختلاس و چپاول منابع بانکی همچنان توسط نورچشمی ها و آقازاده ها و سفارش شده ها ادامه دارد ، نزدیک به 80% از مطالبات معوق بانکها در نتیجه اعطای وامهای تکلیفی و سفارشی از بالا به همین اوباش و ارادل اقتصادی بوده ، که نه پشتوانه و وثایق محکمی در قبالتش اخذ شده و نه کسی هست که اعتقاد و جرئت و توان پی گیری و وصول این مطالبات را داشته باشد! و برای نمونه طبق اخبار خودشان : - شخصی ( برای اینکه با آبروی کسی بازی نکنند نباید اسمش را بیاورند ! ) مبلغ 200 میلیارد تومان به صورت غیرقانونی از بانک رفاه، تسهیلات مالی اخذ کرده که به بانک مسترد نشده است ، مبادرت به گشایش اعتبار اسنادی و یوزانس بدون داشتن

بنا بر این دم زدن از اقتصاد اسلامی و عدل علی و بانکداری بدون ربا یعنی کشک ! اقتصاد اسلامی یعنی استعمار و بی حقوقی عربیان کارگران ، یعنی زد و بند سیاسی و اقتصادی ، باند بازی ، رابطه بازی ، رانت خواری ، مفت خوری ، غارت ، چپاول و چاپیدن منابع ، ثروتهای ملی ، اختلاس ، رشوه گیری ، رشوه دهی ، باج دهی و باج گیری توسط سردمداران حکومتی ، دولتیان ، آخوندهای رنگارنگ ، آقازاده هاشان ، قدرتمداران و سرمایه داران و خروج سرمایه های کلان توسط خود ، عمال و وابستگان شان ، حسابهای نجومی بانکی و سرمایه گذاری هایشان در کانادا و اروپا و ...

پس بانکداری بدون ربای اسلامی، یعنی یکی دیگر از گندهای عالم گیر اسلام سیاسی حکومتی حاکم بر ایران .

نجاست درآورده و حلال کنند، در آخر ماه با پاکتی میوه یا نبات در دست، به بانک ونزد رئیس شعبه مراجعه و پس از اطلاع از مبلغ سودی که برایشان محاسبه شده و آمده، با انجام یک معامله در جا و نقد، یعنی فروش محتوای پاکت به رئیس شعبه به همان مبلغی که سود محاسبه شده، یعنی مثلاً یک کیلو نبات را به مبلغ پانصد هزار تومان میفروختند و پول این بیع حلال به حسابشان واریز می شد و پاکت نبات تحویل خریدار یعنی رئیس شعبه می گردید، یعنی که پانصد هزار تومان بهره را نگرفته، بلکه پول یک کیلو نباتی را که فروخته گرفته!

که مثل حکایت همان سگ خرسی است که به حجره یکی از همین آخوندها رفته بود و خود را تکان می داد، چون یارو این منظره را دید و فکر کرد که حالا طبق قوانین اسلامی اش ناچار است هفت بار همه حجره و وسایلش را آب بکشد تا از نجاست پاک شود، چون حالش را نداشت و کار بیهوده و سختی بود، چشمانش را بست و دنبال سگ افتاد که، پیش پیش، گربه، اینشا الله که گربه است! و تنها نکته بی اهمیت این است که چه خدای ساده و کوچکی دارند که به همین راحتی، می توانند سرش را شیره بمالند و خرش کنند! و مهمتر از آن البته، این است که وقتی خدایشان را اینگونه رنگ می کنند وای به حال مردم عادی و عوام، و چه ها که با آنها نمی کنند!

### تسهیلات و وامهای اسلامی

صحبت از انواع تسهیلات مثلاً اسلامی مضاربه، مساقات، سلف، مزارعه، جعله، فروش اقساطی، مشارکت، اجاره بشرط تملیک و... کردند، که همه صوری و ظاهر سازی است، که هم بانک و هم مشتری از این صوری بودن شکل ظاهری اطلاع دارند! و براحتی با هم کنار می آیند. بر خلاف تبلیغات، فقط بخش بسیار کوچکی از این تسهیلات در راه تولید مصرف می شود و بخش عمده آن در راه احتکار و دلالی و خرید و فروش و بازرگانی و تجارت در اختیار کسبه و تجار و بازرگانان و دلالان قرار می گیرد، البته پس از کلی کاغذ بازی و فرمهای کلاه شرعی و قراردادهای شرعی صلح و ضرر و زیان و... که فی مابین دو طرف رد و بدل و امضا می شود، تا مثلاً ظاهر این تسهیلات را اسلامی نشان دهند. و اما بهره هایی تا 24 درصد از این کسبه و سرمایه داران گرفته میشود و که اکثر آنها نیز با این تسهیلات صوری دریافتی به خرید سکه و ارز و خودرو و زمین و آپارتمان و ملک و کارخانه و کارگاه و احتکار اجناس و دلالی و واسطه گری می پردازند، تا هم سهم سود بانک را بدهند، هم برای خوششان سود کلانی بدست آورند، و بار تورم و گرانی حاصل از این بانکداری اسلامی و تاوان همه این کسب سودها و درآمدها را دست آخر مردم با ید با کار شبانه روزی و دو شیفته کار و جان کنن بدهند.

و هر روز با تورم و گرانی وسایل معیشت روزانه و مسکن، بالا رفتن اجاره خانه و غیره دست به گریبان باشند و به محرومیت و فقر و فلاکتشان افزوده شود، تا فاصله طبقاتی عمیق تر شود و زندگی زیر خط فقر گسترش یابد تا پول نفت و درآمدهای ارزی و ریالی بجای رفاه و آسایش مردم در راه جنگ افروزی و سلاح های اتمی و موشکی و ماجراجویی و تبلیغات اسلامی و کمک به سازمانهای تندروی اسلام سیاسی و تروریستها، زندگی های علی وارشان در کاخهای شمیران و برجهای عاج فرمانیه و زعفرانیه و سیر کردن شکمشان با یک لقمه نان و پیاز و بوقلمون بکار گرفته و خرج شود، که این هم مدل و نمونه ای است بی نظیر از بانکداری و اقتصاد اسلامی! آن هم، در ایرانی با این همه منابع نفت و گاز و معادن و ثروت های طبیعی.

### نتایج بانکداری بدون ربای اسلامی

همه شان از هر جناحی عین همدیگر در گل مانده اند! از

حساب پس انداز جدید بنام ودیعه قرض الحسنه را به بانکها بخشنامه کردند، همان را که یعنی به خدا قرض می دهیم و اضافه بر دین و قرض را که ربا باشد نمی خواهیم و نمی گیریم! قرار شد مردم و امت مسلمان برای رضای خدا و اجر اخروی پولهای سرگردان و پس اندازهای خود را با افتتاح این حسابها به عنوان قرض الحسنه به بانکها بدهند (لابد بعنوان نمایندگان خدا در زمین!) و بانکها نیز این پولها و منابع جمع آوری شده را فقط برای پرداخت وام های خدا پسندانه ای، چون ازدواج و جهیزیه و تعمیر مسکن و بیماری و دانشجویی و... بدون دریافت بهره و سود به متقاضیان و مردم پرداخت کنند.

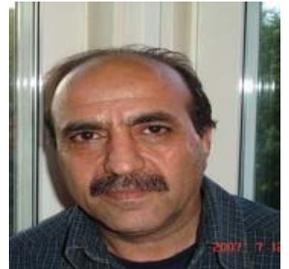
حدود شش ماه گذشت، با همه تبلیغاتی که کردند، که این قرض الحسنه ها نمونه ای از اقتصاد و بانکداری اسلامی است، که خدا پسندانه است، که اجر و پاداش اخروی و معنوی دارد، دیدند هیچ خبری نشد، دیدند امت اسلامی انگار بدون دریافت سود و ربا حاضر به افتتاح این حسابها نیستند! این شد که به آیات اعظام و مراجع روی آوردند و از آنها فتوا خواستند، که آنها پس از رفتن از ناسوت به عالم لاهوت و تماس های مقتضی! اعلام کردند، درست است که خدا بهره نمی دهد، اما پاداش و جایزه می تواند بدهد!! با این طرفند و حقه بازی و کلاهی شرعی، مردم را مشتاق و با انگیزه کردند که برای جایزه و بردن خانه و ماشین و سکه و پول و برنده شدن در لاتاری و بخت آزمایی اسلامی یا پاداش دنیوی خداوندی! به افتتاح این حسابها روی آورند و بیشترین تبلیغات بانکها از آن موقع تا همین حالا بر روی این حسابهای قرض الحسنه متمرکز شد، چرا که حدود 2% سود یا بهره در سال برای پرداخت جوایز این حسابها در نظر گرفته می شود اما برای پس اندازهای کوتاه مدت حد اقل حدود 7% سود در سال پرداخت شود، و بر خلاف آنچه می گویند پس از اینکه قسمت بسیار اندکی از این منابع بعنوان وام های قرض الحسنه آنها با کارمزدهایی با حد اقل 4% برای نمایش و عوامفریبی پرداخت شد، بقیه بعنوان تسهیلات پرداختی برای بانکها، سودی نزدیک به 16 تا 20% دارد که با توجه به 2% هزینه جایزه می بینیم که این حساب اسلامی چه معجون پر درآمندی است! ضمن اینکه اگر آن دو درصد جایزه هم بطور کامل پرداخت نشود، یقه ای گرفته خواهد شد.

### پس انداز های کوتاه و بلند مدت

یکی از کلاه های شرعی در مورد جمع آوری سپرده ها، بالا بردن منابع و جلوگیری از رشد نقدینگی این بود که، وقتی دیدند اگر سودی به منابع دریافتی از جامعه تعلق نگیرد، هیچکس تمایل به سپرده گذاری نخواهد داشت، با یک حيله شرعی آنرا اسلامی کردند و گفتند، اگر مبلغ و یا نرخ بهره و ربایی که بانک به سپرده ها می دهد از اول درصدش مشخص و معین نباشد، دیگر ربا نیست، بلکه نرخ تورم و قدرت خرید یا ارزش پول است که مثلاً شناور است و کاهش می یابد، پس این نرخی که از قبل نباید اعلام شود، نرخ سود نیست و اسلامی است! و به همین راحتی و سادگی و با این حيله شرعی خدا یشان و مردم را گول زدند، که اسلامی شد. اما عملاً همین حيله شرعی حتی در ظاهرش هم رعایت نشده و تا به امروز نمی شود و نرخ بهره و ربا برای پرداختی بانکها به سپرده های بلند و کوتاه مدت، از قبل مشخص، تعیین و اعلام میشود. البته مهم این است که به باطن و محتوای مسئله کاری نداشته باشیم، از ظاهر هم در گذریم و از اسلامی شدن واقعی که همانا تعویض لفظ ربا به سود اسلامی است، غافل نشویم!

ذکر این حيله شرعی خالی از لطف نیست که در آن اوایل، بعضی از روحانیون ظاهراً مقدس مآب که می دانستند بهره ای که از سوی بانک بعنوان سود ماهانه سپرده به آنها پرداخت میشود، عین رباست، برای اینکه از نظر شرعی رفع تکلیف کرده باشند و پولهایشان را از عین

## گند عالم گیر بانکداری بدون ربای اسلامی در ایران



منوچهر اسدیگی

نظام اسلام سیاسی سرمایه داری حاکم بر ایران از بدو استقرار و در طی حکومت سیاه و ننگینش تا به امروز، شعارها، دروغها و ادعاهای یلوه و توخالی فراوانی در عرصه های گوناگون داشته، که بی شک یکی از مهمترین، مسخره ترین و پوچ ترین آنها، دم زدن از بانکداری بدون ربای اسلامی بوده است!

پس از انقلاب 57 و به اصطلاح برای پی ریزی اقتصادی عادلانه مبتنی بر قوانین قرآنی و شرعی اسلامی، در خرداد ماه سال 1358، توسط شورای انقلاب بانکداری کشور ملی اعلام شد، از تلفیق بانکهای خصوصی صادره شده با برخی بانکهای دولتی زمان شاه، بانکهای جدید دولتی ملت و تجارت و... تأسیس شد، که با بانکهای دولتی ملی و سپه و... و بانک صادرات مصادره و دولتی شده، در اختیار حکومت و دولت موقت اسلامی قرار گرفت تا بانکداری اسلامی بدون ربا را جایگزین سیستم ربوی قبلی کرده و به اجرا درآورد.

بعد قانون عملیات بانکی بدون ربا تصویب شد و به کلیه بانکها و شعب و ادارات تابعه بخشنامه شد و پرسنل بانکها ملزم شدند در کلاس های بانکداری اسلامی

بدون ربا! شرکت کنند، تا با این نوع مثلا جدید بانکداری آشنا شوند، اعلام و ادعا شد که از این به بعد دیگر ربا عملا هیچگونه نقشی در بانک و بانکداری نخواهد داشت، میخواستند ربا را ریشه کن کنند و بنیان یک اقتصاد مثلا توحیدی و اسلامی را بر پایه عدالت اجتماعی و عدل علی بگذارند! که داستان این دروغ حذف ربا از سیستم بانکی، تا به امروز ادامه دارد، چالش دارد و حل نشده، چرا که حذف استنمار و ربا از سرمایه در یک نظام سرمایه داری و اسلامی، همانقدر نشدنی و پوچ است که، حذف خدا و محمد از اسلام در آن نظام.

پایه ها و مرجع اقتصاد و بانکداری اسلامی در متون شرعی!

اساس و پایه اقتصاد به اصطلاح اسلامی که از سوی مراجع مذهبی و رساله نویسان عمامه دار و متفکران نواندیش دینی مکلا، در متون اسلامی بدان استناد می شود، پس از اصل محترم بودن مالکیت و سرمایه! این است که: کسی حق تصرف در اموال دیگران را بدون رضایت آنان ندارد - اسلام به ثروتمندان میگوید مالتان مال شما نیست و مال خداست و در دست شما امانت است - به یتیمان و مستمندان و گرسنگان انفاق کنید - برای رفع فقر، به خیراتی چون انفاق، احسان، و صدقه روی آورید - زکات و خمس بدهید - ربا حرام است.

و هرچه در متون اسلامی شان گشتند، دیدند در باره بانکداری چیزی نیامده! پس به آیه ای که شاید منظورش این است که - اگر به خدا ودیعه و قرض الحسنه ای بدهید و از اموالی که خدا به شما بخشیده انفاق کنید، خداوند چند برابرش را به شما پس میدهد - روی آوردند، و حسابهای ودیعه قرض الحسنه را باب کردند که اسلامی خالص است و نمونه ای ندارد! که بعدا خواهیم دید چه معجونی است.

این همه ادعا در باره مکتب اسلام

را به عنوان مصارف و تسهیلات یا وام در اختیار سرمایه گذاران و تجار و بازرگانان و دیگر استفاده کنندگان از وام قرار میدهند و بهره می گیرند (و یا خود بانکها مستقیما در پروژه ها سرمایه گذاری می کنند)، بنابراین یکی از منابع درآمدی بانکها که ذاتا موسساتی انتفاعی و در پی سودند، همین تفاوت بهره پرداختی به سپرده گذاران و بهره دریافتی از وام گیرندگان می باشد که (( ربا )) و خوار و ربای)) مسلم است. و از نظر قرآنی که مسلمین به آن معتقدند، حرام است و این چالشی است که رژیم سرمایه اسلامی در طول حیاتش با آن روبرو بوده و هنوز موفق نشده، حتی ظاهر این قضیه را به اصطلاح درست یا ماست مالی و اسلامی کند، چه رسد به باطنش را که ادعای آنرا همواره داشته و دارد.

**نقش امروزی و عمومی بانک در نظامهای سرمایه داری**  
در دنیای سرمایه داری و استنمار با معاملات و اقتصاد بازار آزاد، تولید و بورس و سهام، تبادل کالا و خرید و فروش های کلان، داد و ستد های نفتی و صنعتی و نظامی میلیاردری شرکتهای دولتی و خصوصی، و با ارتباطات تسهیلاتی و اعتباری و پولی و ارزی و بانکی اش، صحبت از شعار و ادعای اقتصاد اسلامی و بانکداری بدون ربا، دروغی بسیار مسخره و کودکانه است، که این را سردمداران رژیم خود بهتر از دیگران می دانند! و از بزرگترین دریغ ها و افسوس هایشان، فقط برای گول زدن و تحمیق هرچه بیشتر مردم، این است که اگر در قرآن این صراحت حرام بودن ربا نیامده بود! که بتوانند مثل خیلی چیزهای دیگر، براحتی و بسادگی و هرچیز دلشان می خواست، توجیه و تفسیرش کنند، چقدر خوب بود!! می دانیم که یکی از نقش های اولیه بانکداری در جهان سرمایه داری که دستور کاری مشترک دارد، جمع آوری نقدینگی و پس انداز های جامعه است، که در قبال آن سود یا ربا به سپرده گذاران پرداخت می شود، و از طرفی این منابع جمع آوری شده

**نحوه بانکداری بدون ربای اسلامی در حکومت ناپ محمدی ایران** و اما رژیم مدعی و مخترع بانکداری بدون ربای اسلامی، با تعویض بعضی اسمها و یا توجیه و تفسیر شکل های اختراعی و قوانین و کلاه ها و حیل های شرعی و کاغذ بازی با تشکیل پرونده های جدید تسهیلاتی در ظاهر و با همان محتوای قبلی، بانکداری اش را بدون ربا و اسلامی کرده، و همان لقمه همه بانکداران دنیا را دور سرش می چرخاند تا در دهان گذارد! تغییر نام بهره و ربا به سود و کارمزد، اوراق قرضه به اوراق یا سهام مشارکت، تنزیل (نزول سفته، عمده ترین تسهیلات بانکی در زمان شاه) به خرید دین یا قرض (یا همان دین!) از گام های مهمی است که در راه اسلامی کردن بانکها و حذف ربا برداشته شده است! علاوه بر این تغییرات، شاهکار های دیگری هم دارند که به برخی از آنها می پردازیم:

**حسابهای ودیعه قرض الحسنه پس انداز**  
در اول آمدند و افتتاح نوعی